






یک دانه‌ی کوچک: داستان وانگاری ماتای

-  Nicola Rijsdijk
-  Maya Marshak
-  Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)
-  dari
-  nivå 3

(utan bilder)



در روستایی روی سرازیری کوه کنیا در شرق آفریقا، دختر کوچکی با
مادرش روی زمینی کار می کرد. اسم آن دختر وانگاری بود.

وانگاری از بیرون بودن لذت می برد. درباغچه‌ی خانوادگی شان که محصولات غذایی کشت می شد، با کارد بزرگ خود خاک را زیر و رو می کرد. او دانه‌های کوچک را در زیر خاک گرم فرو می کرد و روی آن را با خاک می پوشانید.

بهترین زمان مورد علاقه ی او در طول روز، زمان غروب بود. زمانی که خیلی تاریک می شد و نمی شد گیاهان را دید، وانگاری می دانست که دیگر باید به خانه برگردد. او از کنار رودخانه ها و مسیرهای باریکی که در بین زمین های کشاورزی بود، می گذشت.

وانگاری کودک باهوشی بود و نمی توانست برای به مکتب رفتن صبر کند. ولی، مادر و پدرش می خواستند که او بماند و به آنها در خانه کمک کند. وقتی که او هفت ساله شد. برادر بزرگش، پدر و مادرش را وادار کرد که به او اجازه بدهند مکتب برود.

او به یادگیری علاقه داشت! وانگاری با خواندن هر کتاب مطالب بیشتر و بیشتری یاد گرفت. او در مکتب عالی بود، به طوری که برای ادامه تحصیل به ایالات متحد آمریکا دعوت شد. وانگاری هیجان زده بود! او می خواست که بیشتر در مورد دنیا بداند.

در دانشگاه آمریکا، وانگاری چیزهای جدید زیادی یاد گرفت. او در مورد گیاهان و اینکه چی گونه رشد می کنند، درس می خواند و به یاد می آورد که خودش چگونه بزرگ شده است. به یاد می آورد که چ گونه در زیر سایه درختان در جنگل های زیبای کنیا با برادرش بازی می کرد.

هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر می‌فهمید که چقدر مردم کنیا را دوست دارد. او می‌خواست که مردم شاد و آزاد باشند. هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر خانه‌ی آفریقایی‌اش را به یاد می‌آورد.

وقتی که تحصیلاتش به پایان رسید، به کنیا برگشت. ولی شهرش
تغییر کرده بود. مزرعه‌های خیلی بزرگ روی زمین گسترده شده
بودند. زن‌ها دیگر هیزم برای آشپزی نداشتند. مردم فقیر بودند و
کودکان گرسنه.

وانگاری می دانست که چه کار کند. او به زنان یاد داد که چی گونه می توانند با استفاده از دانه ها درخت بکارند. زنان درخت ها را می فروختند و از پولش برای مراقبت از خانواده های شان استفاده می کردند. زنان خیلی خوشحال بودند. وانگاری به آنها کمک کرده بود که احساس قدرت مندی و نیرومندی کنند.

همچنان که زمان می‌گذشت، درخت‌های جدید در جنگل‌ها رشد کردند، و رودخانه‌ها دوباره جاری شدند. پیام وانگاری در سرتاسر آفریقا پیچید. امروز میلیون‌ها درخت از بذرهای وانگاری رشد کرده‌اند.

وانگاری سخت کار کرده بود. مردم سراسر دنیا متوجه این موضوع شدند، و به او یک جایزه‌ی عالی دادند. آن جایزه، جایزه‌ی صلح نوبل بود و او اولین زن آفریقایی بود که آن را دریافت می‌کرد.

وانگاری در سال 2011 از دنیا رفت، ولی ما هر وقت که به یک درخت
زیبا نگاه می‌کنیم، به یاد او می‌افتیم.



Sagor för barn på svenska

berattelser.se

یک دانه‌ی کوچک: داستان وانگاری ماتای

Skriven av: Nicola Rijdsdijk

Illustrerad av: Maya Marshak

Översatt av: Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons

[Erkännande 4.0 Internasjonal Lisens](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).